



سیری در تاریخچه حنبلی گری از احمد بن حنبل تا ابن تیمیه

تصویر واقعی تر از احمد بن حنبل را باید با بازگشتی به آثار و منابع تاریخی و مذهبی دوران او جستجو کرد. در طی یکی دو دهه اخیر مهمترین منابع حدیثی، فقهی، تاریخی و اعتقادی مرتبط با شخصیت احمد بن حنبل مجال انتشار یافته است...

تصویر واقعی تر از احمد بن حنبل را باید با بازگشتی به آثار و منابع تاریخی و مذهبی دوران او جستجو کرد. در طی یکی دو دهه اخیر مهمترین منابع حدیثی، فقهی، تاریخی و اعتقادی مرتبط با شخصیت احمد بن حنبل مجال انتشار یافته است. درباره امام احمد بن محمد بن حنبل معروف به احمد بن حنبل شاید بی اغراق در سالهای اخیر دهها کتاب مستقل و صدها مقاله نوشته شده است؛ به ویژه به زبان عربی و از سوی طیفهای سلفی، حنبلی و وهابی در عربستان سعودی، مصر و دیگر کشورهای عربی.

وهابیت که خود میراث "شیخ" محمد بن عبد الوهاب است، گرچه در عربستان سعودی در عرصه اجتماعی و سیاسی محصول پیوند ساختاری آل شیخ و آل سعود است و نمی توان بروز سیاسی آن را در این کشور تنها فرایندی مذهبی بدون در نظر گرفتن عوامل مختلف اجتماعی و تاریخی و سیاسی آن دید، اما روشن است که بن مایه اش را در میان حنبلیان منطقه نجد یافت و به سرعت به دلائل مختلف تاریخی و مذهبی راهش را به بیرون از محیط اولیه خود کشاند. بدین ترتیب باورهای محمد بن عبد الوهاب که خیلی زود از آن تعبیر به "دعوت" شد در چارچوب عامتری خارج از محیط محدود حنبلیان نیز مورد توجه و اقبال نسبی قرار گرفت و از آن به حرکتی در راه احیای مذهب "سلف" و اجتهاد دوباره در دین بر پایه مراجعه به حدیث و "سلف صالح" در میان مسلمانان هند و مصر و عراق و یمن تعبیر شد. گرایش وهابی در زمانه ای بروز کرد که در میان غیر حنبلیان نیز گرایش به بازگشت به حدیث و سنت، مبارزه با "بدعت" ها (و از جمله طریقه های صوفیانه) و فراتر رفتن از اجتهاد مذهبی و فقهی مذاهب چهارگانه با رجوع مجدد به حدیث از سوی طیفهای مختلف و اندیشمندان مذاهب گوناگون (و حتی در میان زیدیان یمن) مطرح می شد و اینجا بود که نخستین امواج جدید "سلفی گری" به منصف ظهور رسید. همین جریان سلفی باور و هسته اصلی آن دعوت وهابی، با وجود سنت دیرینه فقه و مذهب حنبلی با نادیده گرفتن تحولات تاریخی پر فراز و نشیب آن مذهب با فروکاستن مذهب حنبلی به شخص احمد بن حنبل به او به عنوان پیشوای سلفی گری نگریست و اهمیت مجدد داد و تلاش کرد احمد بن حنبل را تنها در چارچوب قرائتی که خود از ابن تیمیه، الهام بخش سلفیان به دست می داد به تصویر کشد.

اهتمام به حدیث؛ فصل مشترک سلفی ها

زان پس البته سلفی گری به آن موج سده هجدهمی خود محدود نشد؛ هم مذهب وهابی تحولاتی در خود پذیرفت و هم مهمتر از آن در بستر عامتر، مذهب سلفی تحولات متعددی را در درون خود پیدا کرد و از سلفی گری تعبیر مختلفی به ویژه در مصر و در میان مسلمانان هند پیدا شد؛ تحولات و تعبیر مختلفی که تا به امروز هم ادامه دارد و جریانهای مختلف سلفی گری را پدیدار کرده است؛ موضوعی که محل بحث ما در مقاله حاضر نیست. با این وصف یک ویژگی در میان همه این گروهها مشترک است و آن اهتمام به حدیث و کتابهای حدیثی از یک سو و شخصیت ابن تیمیه به عنوان احیاء گر "مذهب سلف" و الهام بخش تمامی گرایشهای سلف باور اسلامی از دیگر سو. درست است که اهتمام به این دو جنبه محدود به عربستان سعودی به عنوان مرکزیت اصلی وهابیت نیست اما به ویژه در چند دهه اخیر در این کشور موج فزاینده انتشار هزاران کتاب جدید و قدیم واز آن میان آثار حدیثی و فقهی و اعتقادی تاریخ هزار و اندی ساله مکتب حنبلیان و به ویژه آثار ابن تیمیه و دمیدن جانی دوباره در پیکر حدیث گرایی (و البته با صرف هزینه های میلیاردی)، نه تنها در میان حنبلیان بلکه در میان تمامی مذاهب "اهل سنت و جماعت" نوعی قرائت حدیث محور از اسلام را سبب ساز شده است که در آن سهم احمد بن حنبل و روایت ابن تیمیه از اسلام "سلف صالح" حرف اول را می زند؛ روایتی که احمد بن حنبل در آن به عنوان قهرمان جریان "سلفی گری" مطرح می شود.

مذهب حدیث به مثابه محک سلفی ها در برخورد با مذاهب

در این روایت گرچه اختلافات فقهی مذاهب سنی مقبول قلمداد می شود اما راه درست همانی معرفی می شود که احمد بن حنبل در پیش گرفته بود؛ یعنی از دیدگاه این روایت، اعتماد به حدیث و تکیه بر مذهب "سلف صالح" و نه اجتهادات مذهبی فقیهان مختلف (و صد البته نه گرایشهای کلامی ماتریدیان و اشعری مذهبان در میان پیروان سه مذهب حنفی، مالکی و اشعری). در این دیدگاه همه ابعاد تمدن، فرهنگ و دیانت اسلام فروکاسته می شود به حدیث و احیای "مذهب حدیث". در این دیدگاه نه تنها فلسفه و کلام ورزی مطعون است؛ بلکه حتی مذاهب مختلف تصوف که در اساس بر بستر مذاهب مختلف اهل سنت بالیدند و رشد کردند نیز مشروعیتی ندارند. سلفیان و وهابیان نه تنها با معتزله و شیعه مخالفند؛ بلکه ابوالحسن اشعری را که خود ستایشگر احمد بن حنبل نیز بود بر نمی تابند و مذهب اشعری را با محک مذهب حدیث به سنجه نقد می سپارند. با انتشار کتابهایی در سنت "زهد" نویسی و "ورع" نویسی و عزلت نویسی (ادبیات "العزلة") از نویسندگانی در میان محدثان و حنبلیان قدیم و از آن جمله آنچه از احمد بن حنبل در این زمینه ها موجود است، تصوف "حسن" و نیکو را محدود بدان می دانند و تصوف غیر هماهنگ با زهد ورزی "سلف صالح" را یکسره باطل می انگارند. در این دیدگاه در یک کلمه همه

کسانی که به هر مرجعیتی فراتر از حدیث و سنت "سلف صالح" می‌اندیشند و باور دارند یا در شمار معتزلیان و جهمیانند و یا شیعیان و باطنیان و "ملاحده". آنان با توجه به سنت حنفی ستیزی در میان حنبلیان نه تنها ابو حنیفه و مذاهب کلامی و اعتقادی حنفیان را با توصیف کلی آنان به مذاهب "مرجئه" بر نمی‌تابند بلکه حتی گروهی از سلفیان و وهابیان از نقطه نظر فقهی در قیاس با دو مذهب دیگر مالکی و شافعی، سنت تاریخی مذهب فقهی حنفیان را به سختی می‌توانند در شمار مذاهب فقهی مقبول قرار دهند؛ مگر آنکه روایتی سنت گراتر از مذهب ابو حنیفه را جانشین و تبلیغ کنند (و این کاری است که از سر ناچاری باید حنفیان سلفی گرای هند و پاکستان و دیگر نقاط تا آنجا که ممکن بود انجام می‌دادند و روایتی سلفی گرا از ابو حنیفه عرضه می‌کردند).

تقلیل سنت فقهی حنبلی به مذهبی سلفی محور

واقعیت این است که نه تنها سلفی گری ناچار است تحولات تاریخی مذاهب مالکی و شافعی و حنفی را در نظر نگیرد و سنتهای فقهی و اعتقادی هزار ساله این مذاهب را که در بستری تاریخی هویتهای متحولی یافتند تنها با نوعی ساده اندیشی ایدئولوژیک به مذهبی سلفی محور تقلیل دهد بلکه همچنین وهابیت و سلفی گری حنبلی همین کار را با مذهب تاریخی حنبلی و احمد بن حنبل و حتی با ابن تیمیه نیز ناچار بوده انجام دهد و عملاً نیز چنین کرده است؛ به نحوی که امروزه از دیدگاه محققان جدید این مسئله پوشیده نیست که ما دو ابن تیمیه و دو احمد بن حنبل داریم؛ یکی آنچه در بستر تاریخی خوانده می‌شده و یکی آنچه مذهب سلفی جدید علاقمند است از آن دو شخصیت ارائه دهد.

تصویر واقعی احمد بن حنبل و شکل گیری مذهب حنبلی

تصویر واقعی تر از احمد بن حنبل را باید با بازگشتی به آثار و منابع تاریخی و مذهبی دوران او جستجو کرد. در طی یکی دو دهه اخیر مهمترین منابع حدیثی، فقهی، تاریخی و اعتقادی مرتبط با شخصیت احمد بن حنبل مجال انتشار یافته است. بر اساس همین منابع، تحقیقات تاریخی به ویژه در مغرب زمین درباره شخصیت و اندیشه احمد بن حنبل در چند دهه اخیر بعد از دهها سال بی‌اعتنایی به تفکر و فقه حنبلی مجال ظهور یافته است؛ درباره خود او و زندگیش، مناسبات وی با دیگر مکتبهای کلامی و فقهی، مناسباتش با خلیفگان عباسی و از آن جمله نقش تاریخی او در واقعه "محنه" و رویارویی با سه خلیفه عباسی، مأمون، معتصم و واثق در جریان بحث درباره موضوع "مخلوق بودن قرآن"، واکنش نه چندان همدلانه او به خلیفه متوکل عباسی که بر خلاف اسلاف خویش جانب اعتقاد احمد بن حنبل و همفکرانش را گرفت و در نهایت سهم او در شکل گیری مذهب حنبلی به عنوان مذهبی فقهی.

ابن حنبل؛ نماینده سنت گراترین جناح اصحاب حدیث

احمد بن حنبل از نقطه نظر مذهبی و اعتقادی و آموزشهای دینی وابسته به گرایش و طیف "اصحاب حدیث" بود. اصحاب حدیث هم با "اصحاب رأی" در مسائل فقهی اختلاف نظر داشتند و هم با متکلمان و گرایشهای کلامی ارجائی و معتزلی در مسائل اعتقادی سخت مخالف بودند. با همه این احوال اصحاب حدیث همه یکدست نبودند. بومهای مختلف و "امصار" گوناگون از دیرباز گرایشهای متفاوتی از اصحاب حدیث را تجربه کرده بودند. احمد بن حنبل البته در بغداد، پایتخت داستانهای هزار و یک شب عباسی مقیم بود. خاندانش با عباسیان ارتباطی وثیق داشتند و از "جند" خراسانی عباسیان بودند (او البته خود نسبی عربی داشت و ستایشگر قوم عرب هم بود؛ در تقابل با شعوبیه). با این همه احمد بن حنبل با وجود احترامی که در میان عامه اصحاب حدیث و حتی گرایشهای نزدیک به مذهب امام شافعی داشت با دیگر نمایندگان اصحاب حدیث بغداد تفاوتهایی داشت. این تفاوتها به ویژه در طی واقعه "محنه" نمود بیشتری یافت و از او نماد مقاومت در برابر خواست خلیفه را از یک سو و نماینده سنت گراترین جناح اصحاب حدیث و در واقع نماینده اصیل ترین شکل تبعیت از "سنت" و دوری از انواع "بدعت" در میان ایشان از دیگر سو ساخت.

آثار و آراء احمد بن حنبل

او خود به تألیف کتاب باور نداشت. آموزه های خود را به صورت شفاهی تبلیغ و بیان می‌کرد. درست است که شیوه نقل شفاهی در میان محدثان یک سنت دیرینه و ارزشمند قلمداد می‌شد اما احمد بن حنبل حتی باورهای اعتقادی، نظریاتش درباره موضوعات فقه و اختلاف احادیث فقهی و دیدگاههایش درباره روایان گذشته (علم رجال) را به صورتی شفاهی و تنها در پاسخ به پرسشهای حلقه ای از شاگردان وفادار خود بیان کرده است؛ چیزی که در سنت حنبلی به نسخه های مختلف "المسائل" منسوب به او شهرت دارد. تعدادی رساله اعتقادی به او منسوب است که اصالت هیچ کدام از آنها ثابت نیست. بیشتر تعالیم او از طریق چند شاگرد برجسته او و از همه مهمتر فرزندش عبد الله منتقل شده و صورت مدون یافته است. مهمترین میراث احمد بن حنبل، کتاب المسند است که آن هم حاصل امالی او در حدیث (که خود حاصل چند دهه کوشش برای فراهم کردن و شنیدن و دریافت دفاتر حدیثی گذشتگان و سماع "اصول" نزد مشایخ برجسته حجاز، شامات، یمن و عراق بود) و البته تدوین و تنظیم و تهذیب و اضافات و مستدرکات فرزندش عبد الله است. از او روایات "مختلف"ی در بحث از موضوعات فقهی و نظرش درباره اختلاف احادیث و اعمال شماری از باورهای اصول فقهی او در مباحث فقهی در دست است؛ روایاتی که "اختلاف" در محتوای آنها خود موجب نظریه پردازیهای نوینی در میان حنبلیان بعدی و نقل "روایت" های متفاوت از "مذهب" او شده است.

تبعیت از "سنت" و زهد؛ مهمترین آموزه های ابن حنبل

مهمترین آموزه های او علاوه بر تأکید بر دوری از کلام ورزی و تعالیم متکلمان و یا اصحاب رأی، آموزشهای او درباره زهد ورزی و ورع است؛ به گونه ای که می‌توان یکی از مهمترین خصیصه های شکل دهنده هویت اولیه حلقه شاگردان احمد بن حنبل را که

به تدریج در طی یکی دو سده آینده به مذهب احمد بن حنبل و "مذهب حنبلی" نامدار شد، تأکید بر زهد ورزی دانست؛ منتهی با تأکید بر دوری از زهد ورزی خارج از سنت اهالی تصوف "غیر حسن". او با گرایشهای صوفیانه ای که آنان را بر تبعیت از "سنت" نمی دانست سخت مخالف بود. برای احمد بن حنبل یک معیار مهم در همه چیز، در باور و در عمل حرف نخست را می زد: تبعیت از "سنت" و اجتناب از انواع "بدعت". درست است که پیروان "اهل السنة" و "اهل الجماعة" به عنوان نخستین ظهورات تشخص فکری آنچه بعداً "اهل سنت و جماعت" نام گرفت، پیش از احمد بن حنبل نیز وجود داشتند و از آنها سخن می رفت اما بی تردید سهم احمد بن حنبل در برآمدن نهایی "اهل سنت و جماعت" اگر بیشتر از امام شافعی نباشد، کمتر نیست؛ دست کم از نقطه نظر قدرت اجتماعی و در پیروزی نهایی آنان در برابر گروههای رقیب در طی سده های چهارم و پنجم هجری. بی جهت نیست که ابو الحسن اشعری زمانی اعتقادنامه ای نوشت و آن را در چارچوب پیروی از احمد بن حنبل ارائه داد.

تصویری که حنبلی ها از ابن حنبل ساخته اند

ادبیات حنبلی درباره شخصیت احمد بن حنبل، زندگی، مواضع و باورها و به ویژه موضعش درباره "محنه" خود تحولی تاریخی را پشت سر گذارده است. احمد بن حنبل این خوش اقبالی را داشته است که حلقه ای بسیار وفادار از فرزندان، وابستگان خانوادگی و شاگردانش درباره او گزارشهای مهمی از برخی از جزیی ترین اتفاقات زندگیش را ثبت و تدوین کرده اند. بیشتر این گزارشها به دست ما رسیده اند. برخی از آنان "سیره" هایی برای او نوشته اند و در این سیره ها شخصیت احمد بن حنبل را آنچنانکه وفادارانش تمایل داشته اند به تصویر کشیده اند. البته در میان لابه لای گزارشهای آنان می شود تا اندازه بسیار زیادی به حقیقت شخصیت احمد بن حنبل پی برد با این همه آنها در این نوع سیره ها با نوعی الگو برداری از سیره نویسی درباره پیامبر اکرم تلاش داشته اند زندگی او را در چارچوب سنت و سیره پیامبر به تصویر بکشند. در گذر زمان این نوع "سیره" ها تبدیل به کتابهای پر برگی درباره "مناقب" او شد و مناقب نویسی احمد تبدیل شد به بخشی مهم از ادبیات حنبلی و از این رهگذر دهها کتاب و فصول مستقل تدوین شد که بی تردید مهمترین آن مناقبی است که ابن الجوزی برای او فراهم کرده که مکرر به چاپ رسیده و اخیراً هم به زبان انگلیسی ترجمه شده است. هر آنچه بدین سو تر می آییم احمد بن حنبل به شخصیتی پیامبر گونه تبدیل می شود و سهم و نقش او در احیای "سنت" در مقایسه با همگنان خود برجسته تر و بی همتا می گردد.

دیگران درباره ابن حنبل چه می گویند؟

تنها با مقایسه آنچه دیگران و از آن جمله مخالفانش به ویژه در میان معاصرانش و یا در طول یکصد سال بعد از مرگ احمد بن حنبل درباره وی و سهم او در "محنه" و جایگاهش در میان اصحاب حدیث نوشته اند می توان به بررسی دقیقتر جایگاه احمد بن حنبل در احیای سنت گرایی، پر رنگ شدن نقش علماء به واسطه او در برابر قدرت سیاسی خلیفه، باورهای وی در زمینه سیاست و اجتماع دینی، جایگاه فقهی او و سهمش در تشکیل مذهب فقهی و اعتقادی حنبلی به عنوان یک هویت متعین مذهبی برخاسته از درون اصحاب حدیث پی برد. آنچه جاحظ به عنوان یک مخالف سر سخت معتزلی درباره رفتار او در جریان محنه نوشته طبعاً درست در برابر تصویری است که شاگردان و وفادارانش خواسته اند از او و سهمش در جریان محنه و پیروزی نهایی او در قبال خلیفه عباسی نشان دهند. از دیگر سو در حالی که حنبلیان به فقه احمد می بالیدند، محمد بن جریر طبری، مؤرخ پر آوازه ای که تنها چند دهه بعد از او می زیست وی را صرفاً محدث می داند و نه فقیه. معتزلیان و شیعیان نیز او را "حشوی" مذهب خوانده اند و عقایدش را تشبیهی و به دور از توحید تنزیهی. اما از دیگر سو حنبلیان و شافعیان سَنَگرای غیر اشعری مذهب، عقاید او را ترجمان و عین الفاظ حدیث نبوی و سنت "سلف صالح" یافته و عقیده نامه های خود را با استناد به گفتارهای وی تدوین می کرده اند (و در این میان آثاری نوشته اند؛ تحت عناوینی چون "العقیده" و یا "السنة" که در آنها گفتارهای اعتقادی احمد را محور اصلی نقل "سنت" و رد "بدعت" قرار داده اند).

احمد بن حنبل و تشیع

جالب است بدانیم با وجود آنکه حنبلیان عموماً در طول تاریخ خود، چه در بغداد دوران عباسی (به استثنای دوران پایانی عباسیان)؛ و چه در دوران ظهور مجدد خود در مناطق شامات؛ و چه در دوران جدید و با بالا آمدن جریانهای وهابی و سلفی، با شیعیان سر ناسازگاری داشته اند، منتهی احمد بن حنبل در حقیقت خود طیفی از جریان اصحاب حدیث را در زمانش نمایندگی می کرده که سعی در کاستن عناصری ضد علوی، ریشه دار در باورهای هواداران عثمانی مذهب و یا گرایشمندان به امویان، در درون اطیاف مختلف اصحاب حدیث داشته است و از آن جمله است اعتقاد او به "تربیع" به معنی موافق دانستن اعتقاد به خلافت حضرت امیر (ع) به عنوان خلیفه چهارم از میان "خلفای راشدین" و اعتقاد به اینکه پذیرش و باور به حقانیت خلافت آن حضرت برخلاف ادعای مخالفان خلافت او (در بستر بحثهای مرتبط با جنگهای داخلی و "فتنه") در چارچوب التزام به "سنت" و لازمه آن است. این عقیده خود تحولی مهم را در باور اصحاب حدیث و اهل سنت در مسئله خلافت و موضع گیری در برابر "فتنه" و نزاعهای اطراف گوناگون در این زمینه و همچنین بحث حجیت "سنت" خلفاء ایجاد کرد. احمد بن حنبل البته کم و بیش موضعی مثبت در برابر اهل بیت دارد (وحتی از او دفتری و همچنین فصلی درباره فضائل اهل بیت به روایت فرزندش عبد الله در دست است که مکرر هم به چاپ رسیده) اما موضع تربیعی او بیش از آنکه ناظر به گرایش او به امام اول شیعیان باشد تلاشی بوده است برای بازسازی اعتقادی که نهایتاً منجر شد به پذیرش باوری که طبق آن صحابه همگی "عادل" بوده اند و اختلافات آنان را بایستی برخاسته از "اجتهادات" مختلف آنان دانست؛ مجتهدانی همه "مصیب". احمد بن حنبل به طور خاص در این میان معتقد بود که می بایست در مورد این اختلافات سکوت کرد و اظهار نظر نکرد. این خود پایانی برای وضعیت تداوم زیستن در فضای "فتنه" و ارزش داوریهایی مبتنی بر آن بود؛ مسألی که با دشواره هایی مانند مسئله "ایمان"، "سنت" / "بدعت" و

وحدت "امت" / "جماعت" مرتبط بود. احمد بن حنبل از دیگر سو با تأکید و پافشاری بر این موضع سعی در وحدت مواضع طیفهای مختلف اهل حدیث هم داشت؛ وحدتی که او آن را برای مقابله با طیفهای متکلمان و اهل رأی و طبقات قاضیان و عالمان وابسته به دستگاه خلافت و برای برکشیدن "اصحاب حدیث" به عنوان نمایندگان واقعی "سنت" و نماد استمرار و وحدت "جماعت" ضروری می دید. اما به هر حال این موضع وی سهمی مهم در تعدیل باور عموم اهل سنت نسبت به خلافت حضرت امیر داشت. احمد بن حنبل در عین حال معتقد بود طبق "سنت" سلف صالح و باور مشایخ اهل حدیث، تنها اعتقاد به افضلیت سه خلیفه نخست و ایمان به این باور شرط لازم تبعیت از سنت است و بعد از این سه خلیفه، مقتضای "سنت" این نیست که کسی دیگر را لزوماً به عنوان مقام چهارم در افضلیت به شمار آوریم. این دیدگاه طبعاً برای مقابله با طیفهای مختلف شیعیان و معتزلیان شیعی مسلک که آنان را خارج از "سنت" و بدین ترتیب اهل "بدعت" ("اصحاب البدع" / "اهل الأهواء") می خواند، مطرح شد. او البته در مورد همه این دیدگاههایش به حدیث استناد می کرد. موضع او در برابر امویان چندان یکسان نبود و با وجود آنکه نسبت به آنان موضعی منفی نداشت (و از جمله نسبت به معاویه نظرش کم و بیش مثبت بود)، اما از برخی از آنان مانند یزید بن معاویه انتقاد می کرد. انتقادش از یزید بیشتر ریشه در روحیه زهد گرایی و تقوی پیشگی و مخالفتش با هر نوع انحراف از "سنت" نخستین بود.

مقابله با بدعت

"سنت" باوری احمد حتی او را به مخالفت با پاره ای از گرایشهای اجتهادی امام شافعی نیز وا می داشت و در این راستا تأکیدی فراتر از آنچه شافعی بر حدیث داشت باور او را در فقه شکل می داد؛ با این همه تلاش برای نشان دادن او در جایگاه "فقیه اصحاب حدیث" و در نهایت تشکیل مذهب فقهی به نام او بیش از آنکه مرهون وجود او باشد مرهون تحولی تاریخی و تلاشهای وفاداران او بود که زمینه های سیاسی و اجتماعی یکصد سال بعد بغداد به آنان این فرصت را داد تا از گفتارها و "روایات" مختلف احمد، "مذهب" او را بر سازند. سیره نویسان حنبلی احمد بن حنبل، او را بر خلاف آنچه مخالفانش و حتی از میان سنیان می خواسته اند از وی به تصویر کشند شخصیتی می دانند که به ویژه با نقشی که در "محنه" و در مقاومت در برابر اراده خلافت عباسی از خود نشان داد و نیز به دلیل تأکیدی که بر مقابله با "بدعت" ها داشته است موجبات احیای اسلام را فراهم کرده است. بدین ترتیب او نماینده اصیل تفکر "سنت" محوری قلمداد می شود که از یک سو با خلافت عباسی دورانیش که از بدعتگرایان حمایت می کرد و باور "خلق قرآن" را به تبعیت معتزلیان و جهمیان ترویج می نمود؛ سهل است آن را تحمیل می کرد مبارزه کرد و هم از دیگر سو با تأکید بر "سنت" و نفی "بدعت" نه تنها با گروههای مختلف "اهل کلام" و از همه مهمتر جهمیه و معتزله مقابله کرد و در نهایت موجب تضعیف و نابودی آنان در گذر زمان شد بلکه حتی با کسانی در درون اردوگاه اصحاب حدیث که به انحای گوناگون، از نقطه نظر احمد بن حنبل به کلام ورزی و یا انواعی از بدعتهای جهمیان و اهل کلام آلوده شده بودند مخالفت خود را ابراز کرد؛ کسانی مانند حارث محاسبی و یا کرابیسی. بدین ترتیب از نظر ایشان او نماینده باورمندی به "مذهب سلف" است.

تصویر ابن حنبل در مطالعات اسلام شناسان غربی

برخی از اسلامشناسان غربی و یا محققان مسلمان که بر روی واقعه محنه پژوهشهایی را سامان داده اند از دیگر سو مقابله احمد بن حنبل با دستگاه خلافت و به طور خاص سه خلیفه پیشگفته عباسی و دربار آنان را به معنی مقابله او با دخالت دولت در امر دینی و آغازی برای شکل گرفتن و قدرتمند شدن نهاد عالمان دینی در برابر نهاد دولت و در واقع تثبیت اتوریته دینی عالمان (و در واقع محدثان و فقیهان) و پایانی برای اتوریته مذهبی خلیفه ارزیابی کرده اند. واقعیت این است که این تصویر سازی ها از احمد بن حنبل تا اندازه زیادی تحت تأثیر "سیره" نویسان اوست.

پیشوای اصحاب حدیث یا الهام بخش حلقه محدودی از آنان؟

احمد بن حنبل بیش از آنکه پیشوای اصحاب حدیث دورانیش باشد؛ یکی از آنان با گرایشاتی ویژه و پذیرفته شده در حلقه ای محدود بود. اصحاب حدیث سابقه ای کهنتر از احمد بن حنبل داشت و حتی در بغداد هم از تنوع و سلاقت مختلف بهره مند بود. درست است که بسیاری از آنچه درباره عقاید اصحاب حدیث در ریز و درشت مسائل مورد اختلاف مذهبی در کتابهای اعتقادی حنبلیان و اصحاب حدیث به محدثان و بزرگان اصحاب حدیث سده های دوم و آغاز سده سوم نسبت داده می شود و حتی در بسیاری از موارد آن عقاید و باورها را در شکل حدیث از پیامبر اکرم (ص) و یا از صحابه و تابعین صدر اول روایت می کنند نوعی ناهنجاری تاریخی است و آن عقاید بیشتر در دوران محنه و پس از آن و در واکنش به عقاید جهمیان و معتزلیان و قدریان و لفظیه و کلابیه شکل گرفته و بیان شده، اما احمد بن حنبل به هر حال خود پرورش یافته محیط اصحاب حدیث بود و پیش از او، اصحاب حدیث تنوع فکری خود را داشت؛ تنوعی که لزوماً با احمد بن حنبل و باورهای او در همه موارد هماهنگ نبود.

حنبلی گری به مثابه نماینده عقیدتی اصحاب حدیث

دهها سال و بلکه یکی دو قرن گذشت تا آنکه حنابله به تدریج دست برتر را در کنترل گروههای فشار (و غوغائیان / "الغوغاء" و "العامه") و ساماندهی آنان بر علیه معتزله و شیعه در بغداد یافتند و با سازماندهی اجتماعی و سیاسی و مذهبی خود در طی روندی تاریخی توانستند حنبلی گری را به یک مذهب به مثابه نماینده فکری و عقیدتی اصحاب حدیث تبدیل کنند و آن را نماینده تمام عیار "مذهب سلف" قلمداد نمایند. به دیگر سخن درست است که مقاومت احمد بن حنبل در برابر تحمیل عقاید جهمیان و معتزلیان از سوی دستگاه خلافت، قدرت اصحاب حدیث را فزونی بخشید و آنان را هویتی متشخص در برابر دیگر گروههای رقیب داد، اما تبدیل شدن مذهب اعتقادی احمد بن حنبل به مذهب "مختار" اصحاب حدیث و همچنین معرفی فقه

او به عنوان یک مذهب فقهی در کنار دیگر مذاهب فقهی اسلامی حاصل دو سده تلاش پیگیر بود؛ دورانی که آغاز آن همراهی و همدلی جانشین خلیفه واثق، یعنی المتوکل با آنان بود و به ویژه با شکل گیری جریانهای اجتماعی و گروههای فشار در میان اقشار عامه بغداد و از آن جمله گاه در شکل مقابله با دستگاه خلیفه و یا قدرتهای مستقر پایتخت (مانند آل بویه) و تبدیل شدن پیروان احمد بن حنبل به تهدیدی در برابر سلطه سیاسی و در برابر قدرتهای دینی و مذهبی گروههای دیگر متخاصم (و از آن جمله شورشهای کسانی مانند ابو محمد بربهاری و همچنین اقدام خلیفه القادر در سال 420 ق در تحمیل اعتقادات حنبلی گرایانه و مقابله سخت با شیعه و معتزله) ادامه یافت و در نهایت در کنار دیگر عوامل به استقرار و تثبیت "مذهب حنبلی" منجر شد.

"پاک اندیشی" دینی و نه "سلفی گری" مذهبی

تردیدی در این نیست که احمد بن حنبل یک عقیده مند به مذهب "سلف صالح" بود اما او را نمی توان یک "سلفی" دانست، چرا که مذهب سلف با او و در جریان محنه و در بستری از تحولات تازه هویت مستقل گرفت. او چه در هنگام مبارزه اعتقادی و مخالفت با گروههایی که به نظرش "اهل بدعت" بودند (و از جمله جهمیان و معتزلیان) و چه در روند مقابله با دستگاه خلافت عباسی آنگاه که عباسیان در جریان محنه قصد داشتند اراده خود را بر بخشی از نمایندگان طبقه "اهل علم" تحمیل کنند و چه در تأکید خودش و حلقه هوادارش بر زندگی بر مدار "زهد" و "ورع" تنها به یک چیز می اندیشید و باید او را نماینده آن تفکر به شمار آورد و آن "پاک اندیشی" دینی بود و مقابله با هر گونه تفسیر و "تأویل" دین و شریعت در قالب تأملات مختلف کلامی و محافظت بر ظاهر الفاظ شریعت بی هیچ کم و یا زیاد. او فضای فکری و مذهبی و سیاسی و اجتماعی بغداد را در عصر "نهضت ترجمه" انحراف از دین و "سنت" و خطری اساسی برای بنیاد شریعت و مقابله با وضع موجود را وظیفه اصلی خود برای بازگشت به پاک اندیشی دینی و "خلوص" مذهبی می دانست. احمد هر گونه بحث درباره آنچه در سنت آمده بود را ناروا می انگاشت و حتی پرسش از کیفیت و جزئیات آنچه مدلول الفاظ حدیث بود را اگر به معنی دخالت دادن عوامل بیگانه و از آن جمله سازو کارهای خرد انسانی در امر قدسی می دید بر نمی تابید و آن را "تهاجمی" از سوی اندیشه ورزان جهمی و به اصطلاح "تجهّم" می انگاشت. بنابراین حتی به شاگردانش می گفت مخالف "مخلوق" دانستن قرآن باشید چرا که سلف چنین گفته است اما اجازه ندارید بگویید قرآن "قدیم" است، چرا که این نیز خروج از دایره الفاظی است که به ما رسیده است. تنها باید گفت قرآن غیر مخلوق است؛ همین و بس بدون هیچ گونه تفسیری.

نظر ابن حنبل درباره دین و دولت

احمد بن حنبل در جریان محنه زمینه ای مناسب را برای تقویت سلطه و اتوریته دینی علما در برابر قدرت سیاسی و جدا کردن دو حیطه "دین" و "دولت" فراهم کرد؛ منتهی نه مقابله وی با دستگاه خلافت عباسی به معنی دنبال کردن پروژه ای سیاسی از ناحیه او و یا مبتنی بر یک ایدئولوژی اصلاح طلبانه بود و نه شورشی در برابر آن. اقدامات او در این زمینه نشانی از وجود آگاهانه منظومه ای سازوار از باورهای سیاسی و یا دینی در این مسئله ندارد. او ضرورت "وحدت جماعت" و "طاعت" از خلیفه را باور داشت و آن را عین "سنت" می دانست و مقابله با خلیفه و "سلطان" را تا آنجا که به "بدعت" فرا نمی خواند به معنی "خروج" بر "جماعت" می انگاشت؛ و در هر حال شورش (خروج به سیف) بر خلیفه را روا نمی دانست. احمد بن حنبل خلیفه را نماد سیاسی و تبلور "وحدت امت و جماعت" و از ضرورتهای اصلی تضمین مشروعیت جامعه/سرزمین می انگاشت؛ اما در عین حال نمی توانست به بدعتی که برخی از خلفای عباسی بدان می خواندند پاسخ مثبت دهد؛ بنابراین بدون آنکه به شورش فرا خواند و یا عصیان گری مدنی را توصیه کند دعوت آنان را اجابت نکرد و در برابر خواسته خلیفه و نمایندگان مقاومت نشان داد. او شاید این کار را نمونه ای از "امر به معروف و نهی از منکر" می خواند اما عملاً داعیه دار این باور در سطح اجتماعی نبود. بعدها البته حنبلیان با تمسک به چنین اصلی، قدرت اجتماعی و متکی بر طبقات عامه و پایین اجتماعی را به رخ خلیفگان عباسی و یا دیگر گروههای متخاصم می کشاندند (و البته گاه که خلیفه خود در برابر نیروهای سیاسی و اجتماعی دیگر ضعیف جلوه می نمود از حنبلیان بغداد که به هر حال "خلافت" را نماد اسلامیت و نگاهبان/"حارس" [و نه البته لزوماً نماینده و نماد] شریعت می دانستند، در برابر مخالفان یاری می گرفت و حنابله نیز این را فرصت مناسبی برای تحکیم پایه های قدرت خود حتی در برابر خلیفه می دانستند)؛ اما احمد بن حنبل از "امر به معروف" به عنوان فلسفه ای سیاسی و اجتماعی سخن به میان نمی آورد. در واقع پیامدهای مقاومت او در برابر قدرت سیاسی در جریان محنه زمینه ای را فراهم کرد که در بستر آن نهایتاً و در طی تحولی تاریخی مبانی اتوریته نهاد علما در برابر قدرت سیاسی تحکیم شد و فقیهان را به منزله نمایندگان شریعت و اهرمی تعیین کننده در مناسبات قدرت و تعیین کننده مشروعیت سلطه و مفسران یگانه شریعت بر فراز آورد اما با این همه احمد بن حنبل تنها حلقه ای ای در گذار بدین مرحله بود؛ در واقع پیش از او و در طی یک قرن قبل از وی به تدریج طبقه ای اجتماعی به عنوان "اهل العلم" شکل گرفته بود؛ طبقه ای که گروههایی از آنها در تخصص با یکدیگر بودند و عملاً مهمترین هدف احمد بن حنبل در مقاومتش در برابر خلیفه نه مقابله با شخص او بلکه مقابله با رقیبانی بود از میان اهل کلام و جهمیان و فقیهان اهل رأی بغداد که اندیشه "خلق قرآن" را به سر خلیفه انداخته بودند. با این همه بعدها تعدادی از این گروههای متخاصم دایره وسیعتر "اهل سنت و جماعت" را شکل دادند که حکایت آن مقالی و مجالی دیگر می طلبد.

منبع: یادداشتی از حسن انصاری در سایت کتابخانه مجلس شورای اسلامی